

بررسی حکم ارشاد جاهل از منظر فقه تربیتی^۱

علیرضا اعرافی^۲

سیدعنایت الله کاظمی^۳

چکیده

ارشاد جاهل، شامل مجموعه اقداماتی مانند تعلیم، اعلام و تذکر دادن می‌شود؛ زیرا گاهی متربی نمی‌داند و دانستن او هم با اعلام، محقق می‌شود و او از حکم الله باخبر می‌شود؛ گاهی متربی نمی‌داند، اما با صرف اعلام، دانستن محقق نمی‌شود؛ بلکه وی به تعلیم نیاز دارد؛ گاهی متربی حکم و موضوع را می‌داند، اما در حال حاضر، غافل است که با تذکر و تنبه، متوجه می‌شود. ارشاد جاهل به عنوان یک اقدام تربیتی در مواردی واجب، و در مواردی نیز مستحب است؛ اما وجوب آن، مشروط به احتمال تأثیر و عدم ضرر معتنابه به مرشد و مربی است. این نوشتار با روش استنباطی و تحلیلی، دیدگاه فقه را در این مسئله مورد پژوهش و بررسی قرار می‌دهد. به اجمال و در بیان مهم‌ترین نتایج تحقیق پیش رو، باید گفت از دیدگاه فقها ارشاد جاهل نسبت به حکم با قیودی مانند «دارا بودن شرایط عام تکلیف، الزامی بودن حکم، مورد ابتلا بودن حکم برای جاهل» واجب است؛ اما در ارشاد به موضوع، بین

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۳/۲۳؛ تاریخ تصویب ۱۳۹۹/۵/۱۲.

۲. استاد درس خارج حوزه علمیه قم (pajhohesh.eshragh@gmail.com).

۳. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، دکتری فقه تربیتی (نویسنده مسئول) (Enayat255@chmail.ir).

فقهها اختلاف نظر وجود دارد. برخی، قائل به وجوب ارشاد جاهل هستند (علامه حلی، ۱۴۰۱: ۴۸) و برخی به عدم وجوب ارشاد قائل اند (عاملی، ۱۴۱۸، ۲: ۵۷۹)؛ اما به طور کلی ارشاد جاهل، در محدوده احکام غیر الزامی یا احکامی که مورد ابتلا نیست، رجحان دارد.

واژگان کلیدی: اعلام، تعلیم خیر، تسبیب، انذار، نفر، کتمان، کفالت.

بیان مسئله

از مهم‌ترین مسائلی که در حوزه تربیت و دگرسازی مورد توجه و اهتمام است، ارشاد جاهل است. اولین گام برای تربیت و دگرسازی متربی، اعطای بینش و دانش به متربی و به سخنی دیگر، رهانیدن او از جهل و نادانی است. تا متربی به وضعیت موجود خود واقف نباشد، هرگز برای تغییر و تحول انگیزه‌ای پیدا نمی‌کند؛ از این رو ارشاد جاهل اقدامی تمهیدی - تربیتی است. به طور کلی تعلیم معارف، احکام، عقاید و اخلاق به متربی، در مواردی واجب یا مستحب است. این وجوب و استحباب، ذو مراتب است و با توجه به محتوای مورد آموزش، در یک درجه نیستند. گاهی مبانی اعتقادی مورد تعلیم قرار می‌گیرد و گاهی احکام عملی مبتلابه که در این دو مورد، وجوب ارشاد قوی‌تر از آموزش حکم یا مسئله ساده و جزئی است. ارشاد و تعلم متربیان نیز در یک رتبه نیست و برحسب اهمیت موضوع و محتوا متفاوت است. برای مثال، اگر حکم توحید مورد تعلیم قرار نگیرد، جمع زیادی منحرف می‌شوند؛ همان‌گونه که اگر مورد آموزش قرار گیرد، جمع زیادی هدایت می‌شوند.

با این حال، آنچه این نوشتار به دنبال کشف آن است، پاسخ به این سؤال است که از منظر فقه تربیتی، ارشاد دیگران به عنوان یک قاعده و اصل تربیتی، چه حکم فقهی دارد؟ آیا مربی وظیفه دارد تا به ارشاد متربی جاهل بپردازد؟ اگر اصل این وظیفه مندی ثابت شد،

به لحاظ حکم شرعی، کدام یک از احکام خمسه بر آن مترتب می‌گردد؟ پاسخ به سؤالات فوق، مستلزم بررسی ادله قرآنی و روایی است که در ادامه بدان اشاره می‌شود.

۱. مفهوم‌شناسی

در ابتدا واژگان اصلی موضوع مورد تحقیق بررسی می‌شود.

الف) ارشاد

واژه ارشاد در لغت فارسی به معنای رهبری، راهنمایی و به سامان آوردن (دهخدا، ۱۳۷۷، ۱: ۴۲۵) آمده و در لغت عرب به معنای استقامت در راه است (ابن فارس، ۱۴۳۰، ۲: ۳۹۸). ارشاد در اصطلاح علم اصول به معنای لغوی آن به کار رفته است (صدر، ۱۴۱۷، ۳: ۱۰۷). در اصطلاح روایی و فقهی عناوین «اعلام»، «تبلیغ» و «تعلیم» به جای واژه «ارشاد» به کار می‌رود (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲: ۲۵۹). البته ارشاد، اعم از تعلیم است و شامل اعلام نیز می‌شود. اعلام، صرف خبر دادن است؛ ولی تعلیم، بار اضافه‌ای دارد؛ لذا در موضوعات، اعلام و در احکام، تعلیم تعبیر می‌شود. اعلام به معنای ابلاغ خبر به دیگران (عسکری، ۱۴۰۰: ۵۹ - ۶۰)، و تبلیغ به معنای رساندن خبر است و فقها آن را در انذار و ارشاد دینی به کار می‌برند. در غالب موارد در کلمات فقها اصطلاح ارشاد به صورت ترکیبی و مضاف به کلمه جاهل به کار می‌رود و معنای آن، آگاهانیدن و راهنمایی شخص جاهل است (عراقی، بی تا: ۴۸).

ب) جاهل

برای رسیدن به تعریفی دقیق از این واژه، لازم است ریشه آن یعنی کلمه «جهل» به درستی مفهوم‌شناسی شود. در لغت، جهل نقیض علم و تقدم در امور مبهم، بدون دانایی است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۳: ۳۹۰). برخی از لغویین دو معنا برای کلمه جهل

بیان کرده‌اند: معنای نخست آن خلاف علم است و معنای دوم، خفت و مخالف طمأنینه است (ابن فارس، ۱۴۳۰، ۱: ۴۸۹). گاهی جهل در مقابل عقل قرار می‌گیرد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۱: ۱۳۰). در اصطلاح قرآنی و روایی، جهل در مقابل عقل قرار دارد، نه علم؛ از این رو جاهل به کسی گفته می‌شود که قدرت فهم مطالب و تجزیه و تحلیل آن را ندارد؛ اگرچه عالم باشد. با توجه به تعاریف، جهل در لغت، متضاد دانایی است؛ اما در اصطلاح خاص منابع دینی، به معنای متضاد عقل است؛ از این رو اگر کسی مرتکب کاری شد که منشأ آن دانایی نبوده یا به خلاف خرد سلیم باشد، به او جاهل و به نوع فعل انجام شده، جهالت عملی اطلاق می‌شود.

۲. اقوال در حکم ارشاد جاهل

درباره حکم ارشاد، اقوال در دو محور ارشاد در موضوعات و ارشاد در احکام پی گرفته می‌شود.

الف) بررسی ارشاد جاهل در موضوعات

به طور کلی در مورد ارشاد جاهل در موضوعات، اقوال ذیل مطرح است:

یک - وجوب ارشاد در موضوعات

علامه حلی، ارشاد جاهل در موضوعات را واجب می‌داند. وی در پاسخ به این پرسش که آیا در صورت وضو گرفتن یا غسل کردن دیگری با آب نجس یا نماز خواندن با لباس نجس، انسان وظیفه دارد به او اعلام کند، اعلام و ارشاد را از باب امر به معروف و نهی از منکر واجب می‌داند (علامه حلی، ۱۴۰۱: ۴۸). مرحوم صاحب معالم این قول را به برخی اصحاب (عاملی، ۱۴۱۸، ۲: ۵۷۹) و صاحب حدائق این قول را به «بعض الفضلاء» نسبت داده است (بحرانی، ۱۴۰۵، ۵: ۲۶۱).

دو - عدم وجوب ارشاد در موضوعات

مشهور فقهای امامیه، به عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات فتوا داده‌اند (نراقی، ۱۴۱۵، ۸: ۱۷۱) و حتی علامه حلی در نهاییه (علامه حلی، ۱۴۱۹، ۱: ۳۸۹) نیز به عدم وجوب ارشاد حکم نموده است. مهم‌ترین دلیل بر عدم وجوب ارشاد در موضوعات، فقدان دلیل است و حتی ادله امریه معروف و نهی از منکر نیز شامل آن نمی‌شود؛ چون امریه معروف جاهلی که فعل خود را منکر نمی‌داند، واجب نیست. از طرف دیگر، ادله وجوب تعلیم احکام و ارشاد جاهل، ارشاد نسبت به موضوعات را دربر نمی‌گیرد؛ زیرا آن ادله اختصاص به احکام دارد. فقهای معاصر نیز اگرچه بر لزوم ارشاد جاهل فتوا داده‌اند، این لزوم فقط در احکام و نه موضوعات است (خمینی، ۱۴۲۶، ۲: ۷۶۵).

سه - استحباب ارشاد در موضوعات

برخی، این قول را به مشهور نسبت داده‌اند (نجفی عراقی، ۱۳۸۰: ۹۸).

چهار - وجوب ارشاد در موضوعات مهم

مطابق قول چهارم، ارشاد جاهل در احکام واجب است. در موضوعات عادی، ارشاد وجوب ندارد؛ اما در موضوعات مهم، ارشاد واجب است (منتظری، ۱۴۱۵، ۲: ۳۰). از این رو، قول چهارم قول به تفصیل بین موضوعات مهم و موضوعات عادی به شمار می‌رود. از موضوعات مهم، نفوس و اعراض است. اگر فاعل منکر، به موضوع حکم شرعی جاهل باشد و موضوع هم از امور مهم شرعی باشد که شارع مقدس به هیچ وجه راضی به ترک آن نیست، در این صورت ارشاد جاهل واجب خواهد بود. پس مواردی مانند «جان، آبرو، ناموس و اموال قابل اعتنای مؤمنان» از حکم عدم وجوب ارشاد، مستثناست و ارشاد جاهل در این موارد واجب است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ۱: ۷۷).

همچنین اگر عدم ارشاد جاهل، موجب تسبیب باشد، ارشاد واجب می‌گردد؛ یعنی عرفاً عدم ارشاد، موجب به گناه افتادن جاهل به موضوع شود (نجفی عراقی، ۱۳۸۰: ۴۸۵). بر پایه قاعده تسبیب (تسبیب به حرام، حرام است) ارشاد جاهل واجب خواهد بود؛ مانند این‌که شخصی شراب را نزد دیگری بگذارد تا بنوشد، طوری که اگر او این کار را نمی‌کرد، شراب در اختیار او قرار نمی‌گرفت و وی به شراب دسترسی نداشت. از نگاه عرف، مسبب کسی است که شراب را در اختیار گذارده است. گفتنی است دلیل وجوب و لزوم ارشاد در موارد فوق، لفظی نیست؛ بلکه بیشتر شَمّ فقهی است.

ب) ارشاد جاهل در احکام

ارشاد جاهل در احکام الزامی، واجب و در احکام مستحبی، واجب نیست؛ چراکه ادله دال بر لزوم ارشاد جاهل اطلاق ندارند تا شامل مستحبات شوند؛ بلکه ارتکازات این ادله از ابتدا مقید بوده است و شامل مستحبات نمی‌شود. وجوب ارشاد جاهل دارای قیود ذیل است:

۱. جاهل، شرایط عام تکلیف را داشته باشد؛
۲. ارشاد در احکام واجب باشد، نه احکام مستحبی؛
۳. ارشاد در احکام واجب مورد ابتلا باشد؛
۴. ارشاد، بر عالم و آشنای به حکم، واجب است.

۳. ادله ارشاد جاهل

در اثبات وجوب ارشاد جاهل به احکام، ادله‌ای از قرآن و روایات اقامه شده است که در ادامه بررسی آنها پیگیری می‌شود.

الف) ادله قرآنی

به برخی آیات قرآن در اثبات این قاعده استدلال شده است که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

یک - آیه نفر

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه، آیه ۱۲۲).

مطابق آیه، وجوب انذار به امید متنبه شدن دیگران است. وجوب انذار، ملازم با این است که خبر برای منذرین حجت باشد؛ در غیر این صورت بدون حجیت خبر، انذار بر آنها لغو است. بیان دیگر از وجه استدلال به این آیه بر ارشاد جاهل، این است که ارشاد در اصطلاح به معنای اعلام، تبلیغ و تعلیم است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲: ۲۵۹) و ارشاد جاهل به معنای آگاهاندن و راهنمایی کردن شخص جاهل است (شهید ثانی، ۱۴۲۰: ۱۳). در متون فقهی، ارشاد به معنای تبلیغ یعنی انذار و ارشاد دینی به کار می‌رود. پس می‌توان گفت ارشاد، همان اعلام، تعلیم، تبلیغ و انذار با هدف آگاهی بخشی به دیگران است.

انذار، عمومیت دارد و به دو دلیل، شامل هر دو نوع تخویف مطابقی و التزامی می‌شود. نکته قابل توجه آن است که «اخبار مع التخویف» خود مفهومی عام دارد که چه همراه با یک هشدار صریح باشد یا نباشد، همه این هشدار را درک می‌کنند.

اگر بر فرض، پذیرفته شود که لغت انذار، فقط شامل هشدار صریح است، با الغای خصوصیت، شامل هشدار نهفته در کلام نیز می‌شود؛ زیرا از آیه اصل تفقه، کسب معارف و انتقال آن به دیگران استفاده می‌شود؛ از این رو توجه به دیگران مد نظر آیه است. پس نباید تردید کرد که اخبار مع التخویف هر دو نوع تخویف را شامل می‌شود؛ یا به دلیل شمول لغوی یا به دلیل این که هر دو منطوقاً مصداق انذار است.

دقت در آیات شریفه، حاکی از آن است که ارسال پیامبر ﷺ برای انذار بشریت است و به یقین، انذار مانند اخبار، اعلام نیست و شامل تعلیم هم می‌شود؛ بلکه بخش مهم انذار پیامبر ﷺ تعلیم است. «لیتفقها» قرینه خاص موجود در آیه شریفه و بیان‌گر این است که هدف از انذار، صرف اعلام نیست؛ بلکه باید معارف و احکام الهی، در جان مردم تثبیت شود. متفاهم عرفی، این است که انذار همراه با آگاهی بخشی و تعلیم صورت گیرد. با توجه به این قرائن، واضح است که انذار، شامل انتقال معارف با اعلام و تعلیم می‌شود.

اساساً ماهیت انذار، خبری است که در آن یک نوع ترس، هشدار و تنبه وجود داشته باشد که تعلیم، مقدمه آن است؛ از این رو انذار، رساندن حرف آخر و نتیجه نهایی بالمطابقه یا بالالتزام است که گاهی رساندن و اخبار با اعلام محقق می‌شود و گاهی نیاز به مقدمه چینی دارد. بر این اساس، اگر برای کسی شک حاصل شد که انذار، اعم از تعلیم و اخبار است، این اعمال، مقدمه انذار قرار می‌گیرند و بیان شد که لازم نیست، انذار بالمطابقه باشد و انذار به دلالت التزامی نیز صادق و ثابت است.

در این باره که آیا انذار، قاعده تعلیمی و آگاهی بخشی است یا شامل امور تربیتی نیز می‌شود، باید گفت ممکن است چنین به ذهن متبادر شود که اخبار در مواردی است که فرد حکمی را نمی‌داند؛ اما واقعیت آن است که انذار، مفهومی مرکب از «اخبار و تخویف» است؛ یعنی یا باید انذارشونده (منذر) جاهل باشد و انذار منذر همراه با تخویف مطابقی یا التزامی باشد، یا این که منذر جاهل نیست، در این صورت نفس تخویف کافی است تا اخبار مع التخویف صدق کند.

در هر حال، در هر موردی که منذر می‌داند و تنبه‌ای از انذار پیدا نمی‌کند، دلیل از آن منصرف است؛ اما در مواردی که شخص، حکم را نمی‌داند و منذر می‌داند انذار او اثری ندارد، روشن نیست دلیل از آن انصراف داشته باشد؛ هر چند مفهوم شامل آن می‌شود؛ اما کسی که نمی‌داند یا می‌داند، ولی در انگیزه مشکل دارد، در هر دو مورد،

اخبار مع التخويف صدق می‌کند. پس آیه شریفه، دارای دو شمول است: یک شمول نسبت به احوال شناختی (جهل، نسیان، غفلت) و یک شمول نسبت به احوال کسی دارد که آگاه است، ولی منبعث و منزجر نیست و اراده و انگیزه ندارد.

انذار در این آیه، همه معارف دین (اعتقادات، اخلاقیات و احکام) را در برمی‌گیرد؛ اما در این‌که شمول انذار، نسبت به تمام احکام (اعم از الزامیات و غیر الزامیات) است یا اختصاص به الزامیات دارد، باید گفت در قلمرو انذار دو حالت متصور است: الف) یا انذار اطلاق دارد و شامل الزامیات و غیر آن می‌شود و تخويف در همه امور «الزامی و غیر الزامی» معنا دارد؛ ب) یا انذار اطلاق ندارد و تنها شامل الزامیات می‌شود و تخويف نیز در غیر الزام معنا ندارد؛ که قرینه موجود در انذار (اخبار مع التخويف) دلیل بر ظهور تخويف در احکام الزامی است.

اگر مناقشه شود که نسبت به امور مستحب و مکروه نیز تخويف معنا دارد، هرچند خوف در این امور، جزئی و رقیق است، باید گفت ظاهر حذر در عبارت ﴿لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ به عنوان قرینه داخلی آیه، مطلق است و شامل الزامیات می‌شود. از این رو، ارشاد جاهل، ظهور در امور الزامی دارد؛ چراکه قدر متیقن است و ظاهراً شامل امور غیر الزامی در اعتقادات یا اخلاقیات یا احکام نمی‌شود.

گفتنی است گاهی احکام الزامی، مورد ابتلای مکلف است و گاهی چنین نیست، با توجه به عبارت ﴿لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾، حذر و تنبه در مواردی است که حکم، تنجز دارد و مورد ابتلای مکلف بوده است؛ به گونه‌ای که با گفتن و اعلام، مکلف علم پیدا کند و این علم و آگاهی، منجر به عمل شود. این آیه فقط شامل موردی می‌شود که شرایط شمول حکم و تکلیف، تمام باشد و اعلام و گفتن منجر به عمل مکلف شود؛ از این رو ارشاد کسی که مبتلابه مسئله نیست یا صبی و مجنون است یا برای کسی که شرایط حکم و تکلیف در حق او تمام نیست، وجوب ندارد. پس وجوب ارشاد در امور الزامی، در مواردی است که

دو عامل جهل و بی‌انگیزگی مانع از عمل شود؛ اما شرایط دیگر تمام باشد.

قدر متیقن از انذار، آن است که همه مقدمات لازم - از جمله روش‌های تربیتی - را هم باید یاد بگیرد و هم انجام دهد. از این رو، باید عامل تربیتی (مبلّغ و منذر) شیوه‌های تعلیم و اخبار را در حد ضروری بداند. یاد دادن شیوه‌ها به دیگری هم این‌گونه است. اگر هدف آن است که والدین و ادار به تربیت فرزند شوند و این تربیت متوقف بر مقدماتی مانند فراگیری برخی روش‌هاست، آیه آنها را دربر می‌گیرد. گفتنی است که «لینذروا»، هم نفس حکمی را که به دیگری یاد می‌دهد و هم مقدمات آن حکم را شامل می‌شود. برای مثال، استادی که قصد تربیت شاگرد را دارد، هم حکم و هم راه انجام کار را بیان می‌کند؛ از این رو روش‌ها و شیوه‌های تربیت نیز مشمول آیه می‌شود.

جمع‌بندی آیه نفر

در جمع‌بندی نهایی از آیه نفر باید گفت انذار، تکلیف عمومی به نحو واجب کفایی است و اگر کسی علم آن را ندارد، باید آن را تحصیل کند. البته وجوب انذار، منصرف به مواردی است که منجر به عقاب اخروی می‌شود. همچنین در موضوعات مهمی که شخص می‌داند شارع راضی به ترک آن نیست، انذار نیز واجب است. قدر متیقن از انذار، آن است که منذر همه مقدمات لازم - از جمله روش‌های انذار کردن - را فراگیرد. وجوب انذار و ارشاد جاهل، مشروط به تفقه نیست؛ هر چند متوقف بر آن است؛ چراکه تفقه، مقدمه انذار است و ذی‌المقدمه‌ای مشروط به مقدمه نیست؛ از این رو انذار، واجب مشروط است، نه وجوب مشروط.

دو - آیه سؤال

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نحل،

مطابق آیه، از آنجاکه سؤال کردن واجب است، پاسخ دادن بر عهده شخص عالم حمل می‌شود که خود ملازم با یاد دادن و تعلیم است؛ در نتیجه از باب ملازمه، واجب است. به خلاف آیه نفر، که ارشاد، تعلیم و تربیت را مستقیماً افاده می‌کرد، آیه سؤال، به طور مستقیم به ارشاد ارتباطی ندارد؛ از این رو تمسک به آیه سؤال برای اثبات ارشاد جاهل، از طریق مدلول التزامی آیه است. مدلول مطابقی آیه سؤال، تعلم، یاد گرفتن و آگاهی پیدا کردن است؛ اما میان وجوب سؤال با وجوب جواب، ملازمه وجود دارد؛ به این معنا که عرفاً ملزم شدن به سؤال از فقیه و خُبره، مستلزم وجوب پاسخ‌گویی از سوی ایشان است؛ در غیر این صورت وجوب سؤال، نامعقول خواهد بود. بدین ترتیب، آیه سؤال دلیل بر وجوب ارشاد از ناحیه عالم می‌شود.

حد مدلول التزامی ترغیب به جواب دادن، تا آنجاست که جواب دادن بر سؤال شونده حرام یا مکروه نباشد؛ یعنی او را به خاطر جواب دادن مذمت نکنند؛ اما ملازمه عقلی وجود ندارد که جواب دادن بر او واجب باشد، ممکن است مستحب یا مباح باشد. این نکته مبتنی بر وجود صرف همین آیه است و نظری به آیات و دلایل دیگر ندارد. نفس آیه، به تنهایی وجوب تعلم را بیان می‌کند که مساوی با تعلیم است؛ اما مساوی بودن وجوب تعلم با وجوب تعلیم از طرف اهل ذکر محل تردید است. البته بی‌اشعار نیست؛ ولی دلالت در حد وجوب، بعید است.

بنابراین، از آیه سؤال به تنهایی، ملازمه افاده نمی‌شود؛ بلکه حداکثر رجحان ارشاد و تعلیم قابل اصطیاد است. با این حال، منافاتی ندارد ملازمه از ادله دیگر استفاده شود؛ مانند آیات کتمان که در سؤال از «احکام الزامی مبتلابه»، پاسخ دادن واجب می‌شود. همچنین در بحث انذار و بدعت‌ها و موارد دیگر، دلیل قطعی وجود دارد که جواب دادن لازم و واجب است.

نسبت آیه سؤال با روایاتی که می‌فرماید: «إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا وَإِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ»

(کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۲۱۱)، قضیه مهمله است. این روایات با آیات وجوب ارشاد هیچ تنافی ندارند. امام علیه السلام می‌فرماید: «اگر خواستیم، جواب می‌دهیم و اگر خواستیم، جواب نمی‌دهیم». این خواست، یک میل عادی و نفسانی نیست؛ بلکه حتی ممکن است ارشاد احکام الزامی مورد ابتلاهم باشد؛ ولی امام علیه السلام به دلیل عناوین ثانویه یا وجود مفسده‌ای مانند اضلال مخاطب، موارد تقیه، یا صیانت از جان خود یا سائل، جواب ندهد. پس روایات، وجوب ارشاد در احکام مبتلابه را از اساس رد نمی‌کند. از این رو، اگر تکلیف ارشاد جاهل، در احکام مبتلابه برای امام علیه السلام ثابت شد، چنانچه شرایط تقیه نباشد، بر امام علیه السلام واجب است.

سه - آیات کتمان

دلیل سوم، طایفه‌ای از آیات شریفه و روایات هستند که کتمان حق و مانزل الله را به شدت تحریم کرده‌اند و وجوب ارشاد را به دنبال دارد. آنچه در آیه شریفه حرام است، کتمان علم بوده و کتمان هم، اخص از عدم ارشاد است. همان‌گونه که گذشت، از معانی ارشاد، «اعلام»، «تبلیغ» است. ابلاغ، اطلاع‌رسانی به دیگران (عسکری، ۱۴۰۰: ۵۹) است و تبلیغ در معنای فقهی آن، رساندن احکام و معارف الهی به دیگران است؛ بنابراین ارشاد، نوعی اظهار علم و ایصال معارف به مکلفین است و به‌ویژه در احکام مبتلابه و موضوعات مهم، واجب است. در مقابل، کتمان علم یعنی مخفی نمودن و استتار احکام و معارف ضروری دین که فی‌نفسه حرام است؛ چراکه موجب هلاکت یا ضلالت دیگران می‌شود. از این رو، کتمان اخص از عدم ارشاد است؛ زیرا در ممانعت از ترویج علم و کتمان معارف، نوعی انگیزه و اراده هدفمند نهفته است؛ درحالی‌که عدم ارشاد، مطلق است و هم می‌تواند با انگیزه یا بدون آن محقق شود. در ادامه، این دسته از آیات و سپس روایات مورد بررسی قرار می‌گیرند. در این زمینه حدود پانزده آیه وجود دارد که برای نمونه، دو آیه مورد بحث واقع می‌شود.

۱. ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ... وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره، آیات ۴۰-۴۲).

آیه، خطاب به علمای اهل کتاب می‌فرماید حق و باطل را با هم نیامی‌زید و حق را کتمان نکنید؛ درحالی‌که می‌دانید. اختلاف حق و باطل، موضوعیتی ندارد؛ بلکه برای نمونه ذکر شده است. متعلق اصلی نهی، کتمان حق است. درواقع آیه اظهار می‌دارد: «ولا تکتُموا الحق و انتم تعلمون». و او در «وانتم»، یا حال است یا عطف که در هر دو صورت، نهی (لا تکتُموا) بر آن وارد می‌شود.

۲. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ (بقره، آیه ۱۵۹).

در این آیه هم، به کسانی که به کتمان ما انزل الله می‌پردازند، وعده عذاب داده شده است. از آنجاکه لعن، مفید حرمت است و از کبایر به شمار می‌آید، کتمان حق و ما انزل الله نیز حرام است. کتمان در لغت، به معنای ستر، پوشاندن، اخفا و پنهان نمودن و نقیض اعلان است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۵: ۳۴۳) و کتمان، مقابل اظهار و اعلام است.

مطابق دلالت این دو آیه، وجود نهی و وعده عذاب، مفید حرمت است. از این رو، کتمان حق مفید حرمت و کبیره بودن است. هرچند این دو آیه، ناظر بر اهل کتاب بوده؛ قطعاً الغای خصوصیت از اهل کتاب امکان‌پذیر است؛ بلکه قرائن موجود در روایات، بیان‌گر مطلق بودن مصادیق آیات است. در نتیجه، می‌توان از علمای اهل کتاب الغای خصوصیت کرد. حکم «حرمت کتمان»، اطلاق دارد و در حق سایر امت‌ها و مطلق دانایان به حق و ما انزل الله، ثابت است.

گفتنی است در مواردی که نصی مانند آیه یا روایت بیان نشود؛ اما معنای آن تغییر داده شود، کتمان صدق می‌کند؛ مانند بازگو کردن قصه غدیر به شکلی که مفاد و

محتوای آن تغییر داده شود و حتی مناسب با آن، شواهد و قرائنی هم گردآوری شود. از این رو، کتمان در حقیقت ناظر بر نفس مفاد بوده و کتمان مفاد به دو شکل است: الف) گاهی الفاظ حامل مفاد، بیان نمی‌شود؛ ب) گاهی الفاظ حامل مفاد، گفته می‌شود؛ ولی معنا تغییر داده می‌شود؛ از این رو کتمان، شامل ذکر نکردن نص، تحریف لفظی در نص، تحریف در معنای نص و مواردی مانند این می‌شود. بنابراین، معیار در کتمان، بیان نکردن تمام حق، به هر شکل ممکن است؛ به گونه‌ای که اگر آن مفاد - لفظاً یا معنأً - کامل اظهار نگردد، حق، خلط می‌شود یا مخفی می‌ماند. با اثبات حرمت کتمان، اظهار واجب می‌گردد. از این رو، باید محتوای حق در دسترس دیگران قرار گیرد. قرار دادن محتوای حق در دسترس دیگران، اطلاق دارد و به شکل «مستقیم، غیرمستقیم، با ابزار، بدون ابزار، با اعلام، با تعلیم، با تدریس یا با هر اقدامی که حق را از مکتومیت بیرون آورد»، صورت گیرد. از این رو، ارشاد جاهل، مطابق این آیه، واجب می‌گردد.

جمع‌بندی آیات کتمان

آیات کتمان، مفید حرمت کتمان بوده و کتمان، اخص از ارشاد است و در این صورت بنا بر دو قاعده - الف) بیان نکردن دانسته‌ها و ب) تمهید برای نفهمیدن دیگران - کتمان حرمت ویژه دارد. کتمان همراه با عنایت و توجه، حرام مؤکد است؛ اما بر عدم بیان در مواردی که شخص «شرایط، موقعیت یا حال بیان» را ندارد، کتمان صدق نمی‌کند؛ بلکه صرفاً این موارد، عدم اظهار است. با این حال، اگر عدم بیان به شکل پنهان کردن حق باشد، حرمت مضاعف و مؤکد دارد؛ از این رو حرمت کتمان یا وجوب آشکار ساختن مقابل کتمان، اخص از وجوب ارشاد جاهل است و تأکید مضاعفی دارد.

ب) ادله روایی

به جز آیات، روایاتی هم بر ارشاد دلالت دارند که به صورت مجموعه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرند. می‌توان روایات را به چند دسته تقسیم کرد:

یک - روایات حرمت کتمان

اولین گروه از روایات، اخبار حرمت کتمان علم است (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲: ۶۴). در روایات نیز از حرمت کتمان به عنوان یک معصیت کبیره یاد شده است. این روایات با آنچه در قرآن آمده، هماهنگ‌اند و به حرمت کتمان دلالت دارند. این روایات که به صورت مجموعه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرند، به چند گروه تقسیم شده است:

الف) روایات حرمت کتمان علم

این روایات، مشخصاً بر موضوع کتمان علم متمرکزند که در ذیل به برخی اشاره می‌شود.

۱. روایت ابن مسعود

أَخْبَرَنَا الْحَقَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ غَالِبِ بْنِ حَرْبِ التَّمَّامِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبِ الْبَرَّازُ بِالْبَصْرَةِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عُمَيْرِ الْكُوْفِيِّ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيُّمَا رَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ عِلْمًا فَكَتَمَهُ وَهُوَ يَعْلَمُهُ، لَقِيَ اللَّهَ (عَزَّ وَجَلَّ) يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلْجَمًا يَلْجَمُ مِنْ نَارٍ (طوسی، ۱۴۱۴: ۳۷۷).

بررسی سندی

سند روایت، دست‌کم به سبب افرادی مانند «محمد بن غالب»، که توصیفی در کتب رجالی ندارند، فاقد اعتبار است.

بررسی دلالی

بیان عقوبتی که در این روایت نسبت به کتمان علم آمده است، تردیدی در

حرمت آن باقی نمی‌گذارد؛ زیرا هر کس که خدا علمی به او بخشیده است و او آن را کتمان کند، روز قیامت خدا را ملاقات می‌کند، درحالی‌که بر دهانش لجامی از آتش زده است.

۲. روایت تفسیر امام عسکری علیه السلام

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ علیه السلام قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَكَتَمَهُ حَيْثُ يَجِبُ إِظْهَارُهُ وَتَزُولُ عَنْهُ التَّقِيَّةُ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلْجَمًا بِلِجَامٍ مِنَ النَّارِ (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام: ۴۰۲).

بررسی سندی

روایت، مرسله و فاقد اعتبار سندی است.

بررسی دلالی

این روایت نیز بر حرمت کتمان علم دلالت دارد. حرمت کتمان مشروط به عدم خوف و ضرر و نبود شرایط تقیه‌ای است. همچنین در مواردی که اظهار علم، منجر به انکار یا انحراف دیگران می‌شود، کتمان حرمتی ندارد.

ب) روایات وجوب کتمان سر

در گروه دوم از روایات، کتمان نه تنها حرام نیست؛ بلکه واجب است. این وجوب کتمان مربوط به امر خاص یعنی اسرار اهل بیت علیهم السلام می‌شود که افشای آن عواقبی مانند قتل یا ضرر معتنابه را به دنبال دارد. از این رو، افشای آن حرام، و کتمان آن واجب است. در ادامه تعدادی از این روایات بررسی می‌شود:

۱. روایت ابن تغلب

المجالس للمفید: ابْنُ قُؤْلُوَيْهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ ابْنِ غَزْوَانَ وَعَيْسَى بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنِ ابْنِ تَغْلِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: نَفْسُ

الْمُهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيْحٌ وَ هُمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ وَ كِتْمَانٌ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِمَاءِ الدَّهَبِ (شيخ مفيد، ۱۴۱۳: ۳۳۸).

بررسی سندی

روایت، دست‌کم به سبب سلیمان بن سلمه الخبائری اعتباری ندارد؛ زیرا وی توصیفی در کتب اربعه رجالی ندارد.

بررسی دلالی

در این روایت، کتمان سرّ آل محمد ﷺ و افشا نکردن آن، جهاد در راه خدا توصیف شده است. وجود این اجر و پاداش بر عظمت کار و رجحان آن دلالت دارد. به علاوه، عبارت «يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِمَاءِ الدَّهَبِ» (شيخ صدوق، ۱۴۰۳: ۲۷)، بر اهمیت و رجحان کتمان صحه می‌گذارد.

جمع‌بندی روایات

روایات، کتمان سرّ را واجب، و اذاعه سرّ را تحریم می‌کنند. کتمان سرّ در این روایات، اعم از «احکام شرعی، سیاسی، اجتماعی یا تصمیمات و اقدامات عملی» است که ائمه علیهم‌السلام قصد انجام آنها را دارند و نباید کسی آن را برای دشمن فاش سازد. کتمان علم در احکام الزامی مورد ابتلا، حرام و ارشاد لازم است. البته در مواردی که افشای اسرار جبهه حق موجب لطمه به مسلمانان یا امام علیهم‌السلام می‌شود، این اذاعه و افشاگری اسرار، حرام و کتمان آن واجب است.

ممکن است گفته شود یک دسته از روایات بر حرمت کتمان علم و دسته دیگر بر وجوب کتمان و حرمت سرّ دلالت دارند و نسبت این دودسته، عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا ادله حرمت کتمان و ادله وجوب کتمان، هم حکم و هم موضوع را شامل می‌شوند. ماده افتراق در مواردی است که ضرر و لطمه‌ای به جریان حق وارد

نشود. ماده اجتماع در مواردی است که افشای سرّ یا کتمان موجب ضرر و لطمه شود - در این صورت در موضوع واحد، ادله حرمت بر حرمت کتمان و ادله وجوب بر وجوب کتمان دلالت می‌کنند - در نتیجه، در ماده اجتماع، تعارض و تساقط روی می‌دهد. اما بر اساس دو وجهی که در ادامه می‌آید، ادله وجوب کتمان مقدم می‌شود:

الف) ادله وجوب کتمان بر ادله حرمت، حکومت دارند؛ از این رو در مواردی که اذاعه ضروری است، اما با توجه به برخی مصالح، باید کتمان نمود؛ کتمان واجب می‌گردد.

ب) عنوان کتمان در این روایات، به گونه‌ای به صورت عام و خاص من وجه درآید. برخی روایات نیز به این نکته تفتن دارد (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲: ۶۵). عبدالله بن سلیمان می‌گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم. یکی از اهالی بصره آمد و گفت حسن بصری می‌گوید کسانی که کتمان علم می‌کنند، بوی گند آنها اهل جهنم را آزار می‌دهد؛ - این واقعیتی است که قرآن (بقره، آیات ۴۰ - ۴۲) و ائمه علیهم السلام بدان تصریح کرده‌اند - ولی امام علیه السلام خلاف آن موضع گرفته، فرمودند: پس مؤمن آل فرعون که حقیقت را کتمان می‌کرد، مشمول این عذاب است؛ در حالی که خدا او را مدح می‌کند! در این روایت، قطعاً امام علیه السلام در صدد بیان این نکته نیستند که کتمان علم مطلقاً واجب یا جایز است؛ اما این که حسن بصری می‌گوید همه علوم را در همه موقعیت‌ها باید نشر داد و کتمان نکرد، اطلاق ندارد. به عبارت دیگر، دیدگاه امام علیه السلام این نیست که همه علوم را در همه موقعیت‌ها باید کتمان کرد؛ بلکه در برخی موارد، کتمان و در مواردی هم افشای آن لازم است.

دو - ملازمه وجوب تعلم با وجوب تعلیم

دومین طایفه از ادله روایی قاعده ارشاد جاهل، اخباری است که به ملازمه میان وجوب تعلیم و تعلم دلالت دارند که در ادامه، برخی از این روایات بررسی می‌شوند:

الف) موثقه طلحه بن زید

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ «قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى اخذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجُهْلِ» (كلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۴۱).

بررسی سندی

در این روایت، منصور بن حازم توثیق خاص ندارد؛ ولی به لحاظ روایت ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی از او توثیق می شود. نجاشی و شیخ «طلحه بن زید» را عامی مذهب و بتری (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۰۷) خوانده اند؛ اما کتابش مورد اعتماد است. برخی معتقدند از آنجا که جماعتی از اجلای امامیه مانند منصور بن یونس به کتاب او اعتماد، و از آن نقل روایت کرده اند و افرادی مانند «عثمان بن عیسی» و بزرگانی دیگر از او اخذ حدیث کرده اند، طلحه نمی تواند شخص دروغ گو و غیر ثقه باشد (شیبیری زنجانی، ۱۴۱۹، ۱۷: ۵۵۷۹). به نظر می رسد تعبیری که شیخ از عبارت «کتابه معتمد» دارد، به دو صورت معنا می شود:

۱. سند من به این کتاب، اعتبار دارد؛

۲. مطالب این کتاب، صحیح است.

برپایه معنای دوم، توثیق راوی نیز استفاده می شود و این معنا بعید نیست؛ از این رو ظاهر عبارت «کتابه معتمد» یعنی مطالب و محتوای کتاب، درست است و به دلالت التزامیه، توثیق شخص مؤلف تأیید می گردد. البته راه دیگر توثیق طلحه، نقل مستقیم صفوان از اوست که به عنوان توثیق عام مورد پذیرش است.

بررسی دلالی

طلحه از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین روایت می کند که حضرت فرمود: من این مطلب را در

کتاب جدّم دیدم که خداوند از جاهل به طلب علم، عهدی نگرفته و به طلب علم، فرمان نداده است؛ اما از عالمان عهد گرفته تا علمشان را در اختیار دیگران قرار دهند. آنچه امام علیه السلام بیان داشتند، حکمت حکم است و رتبه علم را قبل از جهل می‌داند.

ب) روایت نهج البلاغه

وَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام «مَا اخذ الله عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى اخذ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلَّمُوا» (نهج البلاغه، حکمت ۴۷۰).

بررسی سندی

این روایت در خصائص الائمه (شریف رضی، ۱۴۰۶: ۱۲۵)، بحار الانوار (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲: ۸۱) و برخی تفاسیر (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲: ۹۰۵) آمده است. در منیة المرید (شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۱۸۵) نیز این روایت آمده که هم مضمون با روایت کتاب الکافی (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۴۱) است و از آنجا که سند الکافی معتبر است، روایت منیة المرید هم معتبر می‌شود؛ هرچند در سایر منابع، اسناد به دلیل مقطوعه بودن فاقد اعتبار است.

بررسی دلالتی روایات

چندین نکته دلالتی ذیل روایات مطرح است که در ادامه می‌آید.

یک - ملازمه عقلی و شرعی

ملازمه‌ای میان لزوم تعلم و لزوم تعلیم از لحاظ عقلی و عرفی وجود ندارد؛ به این بیان که اگر تعلم و فراگیری واجب باشد، عقلاً و عرفاً یاد دادن و تعلیم به دیگران واجب نیست. از این رو، اگر دلیل نقلی نبود، ملازمه ثابت نمی‌شد؛ البته عرف «یادگرفتن و به دیگران یاد دادن را مستحسن می‌شمارد»؛ ولی تلازمی میان آن دو نمی‌بیند. اما این روایت ملازمه را به صورت تعبدی بیان می‌کند؛ یعنی ملازمه شرعاً ثابت می‌شود. از این رو، در هر موردی که تعلم بر کسی واجب شد، تعلیم آن به دیگری واجب می‌شود.

دو - قلمرو ملازمه

ظاهر خطاب امام عَلَيْهِ السَّلَامُ که فرمود «خداوند به تعلم و فراگیری امر کرده است، پس باید کسانی باشند که به دیگران تعلیم دهند»، انحلال است؛ یعنی در هر مورد که جاهل به فراگیری امر می‌شود، هم‌زمان عالم نیز به تعلیم امر می‌گردد. از این رو، در هر مورد که تعلم لازم باشد، تعلیم نیز واجب می‌شود.

سه - قلمرو حکمی ملازمه

در دلالت روایت در حوزه حکم، باید گفت ظاهر عبارت «اخذ علی»، وجوب را افاده می‌کند؛ یعنی ظاهر تعهد گرفتن باری تعالی در یک امر، از وجوب و الزام آن حکایت دارد. با توجه به این نکته، پیمان گرفتن از جاهل نسبت به فراگیری، و از عالم نسبت به آموزش، حاکی از وجوب تعلیم و تعلم است؛ از این رو شامل قاعده عام ارشاد جاهل نمی‌شود.

سه - روایات تعلیم خیر

طایفه سوم از روایات، ذیل ادله روایی قاعده ارشاد، روایات تعلیم خیر و تعلیم هداست؛ که در ادامه، برخی از روایات بررسی می‌شوند.

الف) صحیحہ ابو عبیدہ حذاء

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدَى فَلَهُ أَجْرٌ مِّنْ عَمَلٍ بِهِ وَلَا يُنْقَضُ أَوْلَيْكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئاً وَمَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ أَوْزَارٌ مِّنْ عَمَلٍ بِهِ وَلَا يُنْقَضُ أَوْلَيْكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۳۵).

بررسی سندی

محمد بن عبدالحمید، توثیق خاصی ندارد؛ اما بزرگانی مانند محمد بن ابی عمیر از او

به طور مستقیم نقل روایت کرده اند و نقل مستقیم و بدون واسطه افرادی مانند ابن ابی عمیر از توثیقات عام به شمار می رود. از این رو، وثاقت ایشان ثابت، و روایت معتبر می گردد.

بررسی دلالی

روایت اعلام می دارد هر کس کار خوب را پایه ریزی کند یا موجب هدایت دیگران شود، در هر کار خیر آنها شریک است و اجر می برد. اطلاق روایت، غیر از تعلیم، سایر امور خیر و عام المنفعه را دربر می گیرد.

گفتنی است در این روایت، دو گزاره «تعلیم باب هدی - تعلیم باب ضلال» آمده است که با یکدیگر تفاوت دارند. تعلیم باب هدی، دلالتی بر وجوب ارشاد جاهل ندارد؛ بلکه هر کس باب خیری را به روی دیگری بگشاید، در ثواب هر عمل خیری که از او سر می زند، سهیم است که وعده ثواب، ملازم با وجوب نیست؛ اما در گزاره «مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ» سخن از شریک شدن در گناه است؛ گناه کسانی که دیگری دری از گمراهی را بر آنها گشاده و آنها را به ضلالت سوق داده است. بر پایه این معنا، از آیه وعید و وعده عذاب، استفاده می شود که ملازم با حرمت و الزام است؛ از این رو تعلیم یا پایه گذاری یک بدعت، امر حرام است؛ چه بدعت در حوزه عقاید باشد یا احکام یا اخلاق. بدعت گذار در هر گناهی که دیگران از این ناحیه انجام می دهند، سهیم است.

ب) روایت ابو بصیر

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا فَلَهُ أَجْرٌ مَنْ عَمَلَ بِهِ قُلْتُ فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ يَجْرِي ذَلِكَ لَهُ قَالَ إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ قَالَ وَ إِنْ مَاتَ (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۳۵).

بررسی سندی

روایت به سبب علی بن ابی حمزه بطائنی اعتبار ندارد. وی از پایه گذاران جریان

واقفیه به شمار می‌آید. درباره روایت‌های او باید میان قبل و بعد انحراف او تفصیل قائل شد: روایاتی که قبل از انحراف و فساد عقیده نقل کرده، دارای اعتبار و روایاتی که پس از انحراف عقیده نقل کرده است، نامعتبرند؛ اما به لحاظ صغروی، تشخیص این‌که روایت را پس از انحراف نقل کرده یا قبل از آن، کاری بسیار دشوار است. از این رو، نتیجه تابع آخس مقدمات است و روایات این شخص اعتباری ندارد.

بررسی دلالی

دلالت روایت مانند روایت قبل، مبنی بر شریک شدن پایه‌گذار سنت حسنه، در هر عمل حسنه‌ای که دیگران انجام می‌دهند، است؛ حتی اگر شخص پایه‌گذار فوت کند، ثواب عمل خیر دیگران به او می‌رسد. اطلاق این روایت نیز غیر از تعلیم، سایر امور خیر و عام‌المنفعه را دربر می‌گیرد.

چهار- روایات کفالت ایتام آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

طائفه چهارم از روایاتی که بر قاعده ارشاد جاهل دلالت دارند، روایاتی با موضوع کفالت ایتام آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. روح و محور اساسی این روایات، تعلیم عقاید، احکام و رشد علمی شیعیان و دفاع از طائفه حقه در مقابل هجوم‌های دشمنان است. در ادامه برخی از این روایات بررسی می‌شود:

الف) روایت یوسف بن محمد

الإمام أبو محمد العسکری عَلَيْهِ السَّلَام فِي تَفْسِيرِهِ، حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام أَنَّهُ قَالَ: «أَشَدُّ مِنْ يَتِيمِ الْيَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أَبِيهِ يُتِيمٌ يَتِيمٌ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ وَلَا يَدْرِي حُكْمَهُ فِيمَا يُبْتَلَى بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ أَلَا فَسَنَ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِمًا بِعُلُومِنَا فَهَذَا الْجَاهِلُ بِشَرِيعَتِنَا الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا يَتِيمٌ فِي حَجْرِهِ أَلَا فَسَنَ هَدَاهُ وَ أَرْشَدَهُ وَ عَلَّمَهُ شَرِيعَتِنَا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» (طبرسی، ۱۴۰۳، ۱: ۱۶).

در این روایت، کلمه ارشاد آمده است و بعید نیست فقها هم در مورد این واژه، متأثر از روایاتی هستند که اظهار می‌دارند در عصر غیبت، نزدیک‌ترین افراد به احکام و معارف دین، علما هستند که دین و شریعت را به دیگران تعلیم می‌دهند: «وَعَلَّمَهُ شَرِيعَتَنَا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى».

ب) روایت علی بن محمد بن سیار

بهذه الاسناد عن أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام قال: «قال علي بن أبي طالب عليه السلام مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِمًا بِشَرِيعَتِنَا فَأَخْرَجَ ضِعْفَاءَ شِيعَتِنَا مِنْ ظُلْمَةٍ جَهْلِهِمْ إِلَى نُورِ الْعِلْمِ الَّذِي حَبَوْنَاهُ بِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ نُورٍ يُضِيءُ لِكُلِّ أَهْلِ الْعَرَصَاتِ وَحَلَّةٌ لَا تَقُومُ لِأَقْلٍ سَلَكَ مِنْهَا الدُّنْيَا بِحَدَافِيرِهَا ثُمَّ يَنَادِي مُنَادٍ يَا عِبَادَ اللَّهِ هَذَا عَالِمٌ مِنْ تَلَامِيذَةِ بَعْضِ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ أَلَّا فَسَنَ أَخْرَجَهُ فِي الدُّنْيَا مِنْ حَيْرَةِ جَهْلِهِ فَلْيَسْتَشَبَّ بِنُورِهِ لِيُخْرِجَهُ مِنْ حَيْرَةِ ظُلْمَةِ هَذِهِ الْعَرَصَاتِ إِلَى نُزْهَةِ الْجِنَانِ فَيُخْرِجُ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَّمَهُ فِي الدُّنْيَا خَيْرًا أَوْ فَتَحَ عَنْ قَلْبِهِ مِنَ الْجَهْلِ قُفْلًا أَوْ أَوْضَحَ لَهُ عَنْ شُبْهَةٍ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲:۲).

بررسی سندی روایات

اعتبار روایاتی که از تفسیر منسوب امام عسکری علیه السلام نقل شده، محل تردید است (موسوی خویی، ۱۴۱۸، ۱:۸۴). از این رو، دو روایت به لحاظ سند معتبر نیستند.

بررسی دلالتی روایات

این دو روایت به تعلیم عقاید، احکام و رشد علمی شیعیان و مقابله با هجمه‌هایی که علیه آنان صورت می‌گیرد، اشاره دارند. واژه «یتیم» در این روایات، کسانی هستند که از پدران معنوی و معصوم خود دور افتادند و علما متکفل امور آنها بوده و نگهبانی از اعتقادات، اخلاق و احکام و به شکلی هویت آنان را برعهده گرفته‌اند. از این رو، روایات به ارشاد جاهل دلالت دارند. به طور کلی، روایات تکفل ایتم

آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نقش علما در هویت‌سازی و دفاع از جریان حق اشاره دارد که قطعاً این اقدامات، با مباحث تعلیمی و تربیتی، آموزش احکام و معارف دین، رفع شبهات و بصیرت‌افزایی و ارشاد همراه است.

ممکن است ادعا شود بر اساس قرائن لُبی و لفظی و برحسب مناسبت حکم و موضوع، از آنجاکه در این دو روایت، سخن از دفاع و حمایت از طایفه حقه است، بعید نیست بر وجوب دلالت داشته باشد. قرینه لُبی این است که موضوع روایات، بسیار بااهمیت است و امکان ندارد احدی از علما متکفل ایتام آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشود و از جریان حقه دفاع نکند. قرائن لفظی هم حاکی از آن است که علما، مرزداران دفاع از اعتقاد و هویت جامعه شیعه در مقابل هجومه‌های مخالفان و شیاطین هستند، این تعبیر بر وجوب مرزبانی و دفاع از قلمرو اعتقادات و هویت دینی طایفه حقه دلالت دارد و این دفاع با آگاهی بخشی و اقدامات تعلیمی و تربیتی محقق می‌شود. بر این، روایات کفالت ایتام آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، هم کثرت دارند و هم به نوعی بر اقدامات الزامی دلالت دارند و فعالیت‌های تعلیمی، تزکیه‌ای و وعظ و نصیحت و تربیت و امثال آن را شامل است.

۴. نتیجه‌گیری

تتبع و بررسی ادله نقلی اعم از آیات و روایات، حاکی از وجوب کفایی و مشروط ارشاد جاهل، به عنوان یک قاعده و اصل تربیتی است. «آیه نفر» بر وجوب کفایی، و «آیه سؤال» به دلالت التزامی بر وجوب ارشاد جاهل دلالت دارند. «آیات کتمان» اخص از وجوب ارشاد جاهل است. «آیات دعوت به خیر»، بر وجوب ارشاد جاهل در الزامیات مورد ابتلا دلالت دارد؛ از این رو مطابق دلالت آیات، «وجوب کفایی ارشاد جاهل» ثابت می‌شود؛ اما این وجوب منحصر به مواردی است که عدم ارشاد منجر به عقاب اخروی شده یا موضوع مورد ارشاد، از «مما لایرضی الشارع به فعله او ترکه» باشد.

همچنین برای اثبات قاعده ارشاد جاهل به روایات نیز تمسک شده است. از روایات «حرمت کتمان علم»، وجوب ارشاد با دو شرط قابل برداشت است: اولاً وجوب ارشاد و حرمت کتمان، در مواردی است که اظهار و اعلام اثر کند و طرف مقابل، ظرفیت و توان ادراک و فهم آن را داشته باشد. ثانیاً عدم اظهار و اعلام، اثر معکوس داشته باشد و موجب ضرر گردد. مطابق ادله «ملازمه وجوب تعلیم با تعلم»، ارشاد جاهل در محدوده تکالیف الزامی، واجب است و عالم نیز نسبت به تعلیم، وظیفه الزامی دارد. مطابق روایت تعلیم باب خیر، ارشاد جاهل از رجحان مطلق برخوردار است. روایات «کفالت ایتم آل محمد ﷺ» که ثواب علمایی را که متکفل امور ایتم آل محمد ﷺ هستند برمی شمارند، حداکثر بر رجحان ارشاد جاهل در احکام و معارف غیر الزامی دلالت دارد. از این رو، مطابق دلالت روایات، وجوب ارشاد جاهل قابل اثبات است؛ اما این حکم اولاً در محدوده احکام الزامی است. ثانیاً مشروط به «اثرگذاری، توان ادراک مخاطب و عدم نتیجه معکوس» است.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، *عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة*، قم، دار سید الشهداء للنشر، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار الفکر - دار الصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۳. ابن الغضائری، احمد بن ابی عبدالله، *رجال الغضائری* - کتاب الضعفاء، تصحیح حسینی جلالی، قم، [بی تا].
۴. احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، قاهره، المكتبة الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۳۰ق.
۵. اسدی حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف بن مطهر، *أجوبة المسائل المهتائیة*، چاپخانه خیام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۱ق.
۶. اعرافی، علیرضا، *فقه تربیتی (مبانی و پیش فرض ها)*، تحقیق و نگارش سید نقی موسوی، قم، مؤسسه فرهنگی و هنری اشراق و عرفان، چاپ سوم، ۱۳۹۴ش.
۷. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة*، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۸. *تفسیر منسوب إلى الامام الحسن العسکری*.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، *أمل الأمل*، بی تا، بی جا، نرم افزار جامع فقه اهل بیت علیهم السلام.
۱۲. حلّی (علامه)، حسن بن یوسف، *نهاية الإحكام في معرفة الأحكام*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

۱۳. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۴. شبیری زنجانی، سید موسی، *کتاب نکاح*، قم، مؤسسه پژوهشی رأی پرداز، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۱۵. شریف الرضی، محمد بن حسین، *خصائص الأئمة علیهم السلام*، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
۱۶. شیخ انصاری، مرتضی، *المکاسب المحرمة*، کنگره بزرگداشت شیخ اعظم، قم، چاپ اول ۱۴۱۵ ق.
۱۷. صدر، سید محمدباقر، *بحوث في علم الأصول*، الدار الاسلاميه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۱۸. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البيان في تفسير القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش.
۲۰. طوسی (شیخ طوسی)، محمد بن حسن، *الأمالی*، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، *منية المرید*، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۲۲. _____، *المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية*، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۲۳. عاملی، حسن بن زید الدین، *معالم الدین*، قم، مؤسسه الفقه للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۲۴. عراقی، آقا ضیاء الدین، علی کزازی، *کتاب القضاء*، قم، چاپخانه مهر، چاپ اول، [بی تا].
۲۵. عسکری، حسن بن عبدالله، *الفروق في اللغة*، بیروت، دار الافاق الجديدة، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.
۲۶. عکبری (شیخ مفید)، محمد بن محمد بن نعمان، *الأمالی*، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۲۸. قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه، *من لا يحضره الفقيه*، قم، دفتر انتشارات

- اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
۲۹. _____، *معانی الأخبار*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷.
۳۱. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۳۲. موسوی خمینی، سید روح الله، *توضیح المسائل*، بی نا، بی جا، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
۳۳. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، *موسوعة الإمام الخوئی*، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۳۴. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۷ق.
۳۵. منتظری، حسین علی، *دراسات في المكاسب المحرمة*، قم، نشر تفکر، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۳۶. نجفی عراقی، عبد النبي، *المعالم الزلفی فی شرح العروة الوثقی*، قم، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۳۷. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، *مستند الشيعة في أحكام الشريعة*، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.